

آسیب‌شناسی قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۷

تاریخ تأیید: ۹۳/۳/۱۳

سید کاظم سیدباقری *

حسن نامدار **

بتول ملاشفیعی ***

مقاله
آسیب‌شناسی قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم

این نوشته در پی آن است که به آسیب‌شناسی قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم بپردازد. دین در نگاهی واقع‌بینانه قدرت را یکی از نعمت‌های الهی می‌داند، اما همانند دیگر نعمت‌ها همواره در معرض آسیب قرار دارد. شناسایی آسیب‌ها از منظر قرآن کریم در آینه رفتارها و گفتارهای قدرتمندان صالح و ناصالح می‌تواند برای همه آنان که دغدغه کاربری شایسته قدرت را دارند، مفید باشد؛ زیرا که این کتاب منبع بنیادین اندیشه سیاسی اسلام به شمار می‌رود. قدرت مطلوب برای آنکه نامطلوب نگردد، به‌ناچار باید به آسیب‌های قدرت ناشایست توجه کند تا گرفتار آنها و انحراف از مسیر الهی نگردد. فرضیه نوشته آن است که از منظر قرآن کریم امکان دارد قدرت در عرصه نفسانی به آسیب‌هایی چون خودشیفتگی، نقدناپذیری و در عرصه عملی به آزار و شکنجه شهروندان، محدودسازی آزادی و نقض حقوق مخالفان و طغیان و سرکشی دچار گردد.

واژه‌های کلیدی: قدرت سیاسی، قرآن کریم، آسیب‌شناسی، طغیان، نقدناپذیری.

* استادیار گروه علم سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

** دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد

تهران مرکزی.

*** کارشناسی ارشد تفسیر دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم - قم.

درآمد

مطالعه تجربه بشری حکایت از آن دارد که قدرت سیاسی^۱ همواره دارای زمینه و بستری است که تمایل دارد از جایگاه خود دور گردد و در آسیب‌ها و چالش‌های بسیار گرفتار آید. فسادآوری قدرت دیرزمانی است که در اندیشه اندیشوران سیاسی-اجتماعی مطرح است. قدرت برای شخص قدرتمند اختیارات و توانمندی‌های بسیار به همراه می‌آورد و لذا همواره در معرض آسیب‌های بسیار قرار داشته و خواهد داشت؛ به تعبیر لرد اکتون^۲ به یاد داشته باش جایی که قدرت در دست چند نفر متمرکز شود، غالباً مردانی با ذهنیت و رویکرد تبه‌کاری کنترل و مهار قدرت را به دست می‌گیرند. تاریخ ثابت کرده است که «قدرت، فساد می‌آورد و قدرت مطلق، فساد مطلق».

(Acton and Edward 1949, p.364 or see: The New Dictionary of Cultural Literacy, 2002. p 342).

در فساد قدرت، فرد از ساحت‌ها و ارزش‌های انسانی دور می‌شود، قدرت را ابزاری برای برآوردن خواسته‌ها و تمایلات خویش می‌داند و از هر امری برای برشدن خود و فروشیدن و خوارسازی دیگران بهره می‌گیرد. «قدرت اگر چنانچه به دست اشخاص غیر مهذب برسد، خطر دارد... قدرت اگر در دست انسان کامل باشد، کمال برای ملت‌ها ایجاد می‌کند. اگر قدرت در دست انبیا و اولیا باشد، باعث می‌شود که کمال در جهان تحقق پیدا کند و چنانچه در دست زورمندانی باشد که عاقل و مهذب نیستند، مصیبت به بار می‌آورد» (ر.ک. موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۶). در این موقعیت‌ها، آسیب قدرت فزونی می‌یابد و ژرف‌کاوی و ژرف‌اندیشی در آسیب‌های آن بیش از پیش ضرورت می‌نماید، لذا شناخت این آسیب‌ها از راهکارهای عمده جریان قدرت در جهت مطلوب می‌باشد، شناختی که به نظریه‌ورز سیاسی- اجتماعی یاری می‌دهد تا برای جلوگیری از تراکم قدرت و انبوهی آن در ساختار سیاسی چاره‌اندیشی کند و با برنامه‌ریزی سنجیده، جلوی آسیب‌های ناشی از قدرت را بگیرد.

این نوشته در جستجوی بررسی آسیب‌های قدرت سیاسی است. این امر از رهگذر بررسی و مطالعه قدرت‌های نامطلوب انجام می‌شود، آسیب‌های آن قدرت‌ها شناسایی

۱. منظور از قدرت در این نوشته، «قدرت سیاسی» است، مگر در مواردی که از قرائن متن، نوعی

دیگر فهمیده می‌شود.



می‌گردد و سپس تبیین می‌شود که قدرت، وقتی در فرایندی ناشایست قرار گیرد و دارای ویژگی‌های خاصی گردد، آسیب می‌بیند؛ لذا موارد آسیب، آسیب‌زا و آسیب‌آفرین کاویده می‌شود. قدرت، در وهله اول، آفت ندارد، اما همانند یک جسم سالم همواره در آستانه آسیب قرار دارد. قدرت که یکی از نعمت‌های الهی است، هنگامی که به درستی از آن بهره‌گیری نمی‌شود، دارای آسیب‌هایی می‌گردد. آسیب‌ها معمولاً در قدرت نامطلوب به‌ویژه در قدرتمند ناشایست جلوه‌گر می‌شود و در وی قابل رصد و ردیابی است. پس اگر قدرت مطلوب از مسیر الهی و شایسته منحرف گردد، دچار همان آسیب‌هایی می‌شود که قدرت نامشروع شده است. با توجه به این نکته، فرضیه نوشته آن است که از منظر قرآن کریم امکان دارد قدرت در عرصه نظری-نفسانی به آسیب‌هایی چون خودشیفتگی و تقدناپذیری و در عرصه عملی-کارکردی به آزار و شکنجه شهروندان، محدودسازی آزادی و نقض حقوق مخالفان و طغیان و سرکشی دچار گردد.

تا کنون برخی کتاب‌ها به فساد قدرت اختصاص یافته است، اما کمتر از زاویه اصلی‌ترین منبع اندیشه سیاسی اسلام به این امر توجه شده است؛ لذا کوشیدیم تا برداشت‌های نوشته را به آیات متعدد قرآن کریم، روایات تفسیری و برداشت مفسران مستند سازیم. از دیگر سو آسیب‌ها و فسادهای قدرت از دو زاویه نفسانی-نظری و عملی-کارکردی کاویده شد؛ از این رو فساد قدرت نه فقط در فرد قدرتمند بلکه در سازه و ساختار قدرت مورد توجه قرار می‌گیرد.

بیان مفاهیم

۱-۱. قدرت: قدرت در لغت به معنای مالک بودن امری، اندازه‌گیری، مقایسه و تدبیر است. (ابن منظور، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۷۴) و در لغت قرآنی به این معناست که خداوند در اموری داوری می‌کند و حکم می‌کند. شب «قدر» نیز از همین لغت است. این لغت با «علی» متعدی می‌شود که به معنای تمکن بر امری است. (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۴۷) همه این امور از آن باب است که تقدیر، داوری و حکم از آن کسی است که قادر می‌باشد. در نگاهی کلی، قدرت یا نیرو به معنای توان داشتن بر چیزی و مترادف استطاعت است (صلیبا، ۱۳۶۶، ص ۵۱۸).



سیاسی-اجتماعی، تعریف مشهور ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰). را پذیرفته‌اند. وی بر این باور است که قدرت سیاسی در روابط اجتماعی، فرصت و توانی است که یک بازیگر با جایگاهی که دارد می‌تواند اراده خود را با وجود مقاومت دیگری و علی‌رغم میل دیگران اعمال و اجرا کند (Weber, 1978, p. 53). برتراند راسل قدرت سیاسی را به معنای پدیدآوردن آثار مطلوب تعریف می‌کند (راسل، ۱۳۶۷، ص ۵۵). حقیقت آن است که هر چه لایه‌ها و معانی گوناگون قدرت واشکافته شده، پیچیدگی و برجستگی آن در دادوستدهای اجتماعی نمایان‌تر شده است. در تعریفی جامع‌تر می‌توان گفت قدرت سیاسی، با لحاظ جنبه‌های ارادی بودن و آگاهی، مجموعه‌ای از عوامل مادی و معنوی است که موجب به اطاعت درآوردن فرد یا گروهی می‌گردد.

۱-۳. آسیب‌شناسی^۱ مشاهده عوارض بیماری، تکاپو برای یافتن ریشه‌ها، تشخیص و درمان بیماری است. در این فرایند به چرایی بازماندن یک سامانه از عملکرد صحیح خود پرداخته می‌شود. کارشناس در آسیب‌شناسی اجتماعی، بی‌نظمی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و اعمال و رفتارهای غیرطبیعی در جامعه را ریشه‌یابی و تجزیه و تحلیل می‌کند (مساواتی آذر، ۱۳۸۱، ص ۳). در آسیب‌شناسی همه ارگان‌ها و اجزای نظام مورد بررسی و مطالعه دقیق قرار می‌گیرد تا بتوان به درمان آن پرداخت؛ برای نمونه شیوع رفتارهایی چون خودکشی، اعتیاد، انحراف اخلاقی و دزدی از انواع آسیب‌های اجتماعی تلقی می‌شوند؛ از همین روی در دانش جامعه‌شناسی کژروی پدیده‌های اجتماعی و عللی که موجب آسیب‌های اجتماعی می‌شوند، مورد توجه قرار می‌گیرد و راه‌حلی در جهت پیشگیری از بروز آسیب‌ها ارائه می‌شود (وثنوقی و نیک خلق، ۱۳۷۰، ص ۱۲۷). در آسیب‌شناسی قدرت، بحث از شناسایی چالش‌ها و کاستی‌هایی است که احتمال دارد به ساحت‌های گوناگون قدرت، اعم از فرد و نهاد قدرت، وارد آید. فساد یک شیء پس از صلاح آن است؛ پس بحث ما از قدرتی است که در گام نخست، مطلوب و بدون فساد است، اما در فرایند اعمال و اجرا از اهداف خود دور و دچار فساد می‌شود.

۲. تمهید نظری

شاید بتوان سه تصور درباره قدرت بیان کرد، تصویری که آن را ذاتاً فسادانگیز می‌داند، انگاره‌ای که آن را امری خنثی می‌پندارد و باوری که از قرآن کریم استنباط است. تصور

1. Pathology.

اخیر قدرت را یکی از نعمت‌های خداوند می‌داند و طبعاً در ذات و سرشت آن فساد راه ندارد، بلکه فساد آن غالباً از قدرتمندان و گاه ناشی از ساختار قدرت و انباشتگی آن در دست یک شخص است که فساد بر آن عارض می‌شود. در قرآن کریم، سوره نمل، آیه ۳۴ از زبان ملکه سبا می‌خوانیم که «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً». (نمل: ۳۴)؛ پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباہ و عزیزانش را خوار می‌گردانند. اینجا شاهان و قدرتمندانی مدنظرند که از قدرت خویش بهره‌ر نامطلوب می‌گیرند، هر چند این نکته را نمی‌توان رد کرد که همه قدرتمندان، حتی آنان که قدرت مشروع و مطلوب دارند، در معرض فسادند.

فساد در لغت به معنای خارج شدن از اعتدال است (راغب، ۱۳۷۳، ص ۶۳۶). وقتی حکومت و جامعه آسیب‌زده و دچار فساد می‌گردد، از حدود مطلوب و اعتدال خارج می‌شود. برای نمونه قرآن کریم می‌فرماید:

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفُسَادَ» (بقره: ۲۰۵)؛ و چون ریاستی یابد کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباہکاری را دوست ندارد.

منظور از «وَ إِذَا تَوَلَّى» هنگامی است که فرد با کوشش ولایت و زعامت می‌یابد. هیئت فعل «تَوَلَّى» و سیاق آیات و افعالی که آمده، همین معنا را می‌رساند و با «روی گرداند» معنای دیگر این واژه که متعدی به «عن» می‌شود، تناسبی ندارد. «لیفسد فیها» غایت را بیان می‌کند؛ یا در زمین برای افساد می‌کوشد یا آنکه در راه پیشرفت قدرت و نفوذش تلاش می‌کند که لازمه آن افساد است. مواردی مانند حقی قائل نشدن برای افراد، بستن راه‌های رشد و کمال، برتری‌یافتن فرومایگان و برکناری فرزندگان همه از مراتب و مظاهر افساد است که به از میان رفتن و تباہی محصول کشت و کار و نسل و استعدادها خلاصه می‌شود: «وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ». فساد در منطق قرآن کریم، انحراف است (ر.ک. طالقانی، ۱۳۶۲، ص ۹۹). قرآن کریم همانند این امر را در میان قوم ثمود می‌بیند، مبنی بر آنکه «در آن شهر نه دسته بودند که در زمین فسادافکنی می‌کردند و در پی اصلاح نبودند» (نمل: ۴۸).



نکته دیگر آنکه در آسیب‌شناسی قدرت سیاسی، بحث از فرد قدرتمند نیست که ممکن است از انببای الهی باشد، بلکه بحث از سازه قدرت است که آیا به‌طور کلی دچار آسیب می‌شود یا نه؟ هنگامی که قدرت مطلوب باشد، در دستان پیامبران الهی یا ائمه معصومین علیهم‌السلام، به دستورهای دینی و برپایی عدالت میل می‌کند؛ اما آیا ممکن است همه کارگزاران قدرت، حتی هنگامی که حاکم معصوم و مشروع و مطلوب است، مصون از خطا باشند؛ طبعاً امکان دارد که حاکم معصوم باشد، اما نهاد قدرت از سوی کارگزاران و آسیب ببیند، هر چند در این موقعیت درصد خطا و آسیب بسیار کمتر است. این امر را در دوره حاکمیت علی علیه‌السلام می‌توان دید؛ امام گاه و بی‌گاه به عاملان خود هشدار می‌دهد و هنگامی که از فساد آنان با خبر می‌شود آنان را سرزنش و توبیخ می‌کند؛ برای نمونه ایشان در نامه‌ای خطاب به عبدالله بن عباس، پسر عموی حضرت و از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: وقتی دیدی روزگار پسر عمویت را بیازرد... نبرد مخالفت باختی و با آنان که از او پراکنده شدند به راه جدایی تاختی و با کسانی که دست از یاری اش برداشتند، دمساز گشتی و با خیانتکاران هم‌آواز شدی؛ بنابراین نه با پسر عمویت همراهی نمودی و نه امانت را ادا کردی (سیدرضی، ۱۳۷۹، ص ۳۲۷).

بنابراین در آسیب‌شناسی تنها نباید به قدرت به عنوان شخص قدرتمند یا کارگزار آن توجه کرد، بلکه نهاد و ساختار آن را هم باید بررسی کرد. با توجه به این امر، هر قدرتی در آستانه آسیب قرار دارد؛ حال ممکن است که این آسیب‌ها در گستره نظری-نفسانی و ساختار قدرت باشد یا در عرصه کارکرد و عمل. با در نظر داشتن این دو حوزه تلاش می‌کنیم این نوشتار را بر اساس و چارچوب آسیب‌های قدرت در دو حوزه نظری-نفسانی و عملی-کارکردی سامان بخشیم، آسیب‌هایی که غالباً از حوزه نظری آغاز و به عرصه کارکرد و اجرا وارد می‌شود. در ادامه با توجه به منطق قرآن کریم و برداشت از آیات آن، این دو نوع آسیب را بررسی می‌کنیم.

۳. آسیب‌های نظری-نفسانی قدرت سیاسی

بسیاری از آسیب‌های قدرت سیاسی برخاسته از دیدگاه و صفات نفسانی‌ای است که صاحب قدرت در ذهن و ضمیر خود دارد؛ طبعاً با اندیشه متکبرانه، زمینه‌های سرایت صفات نادرست از عرصه نظری به گستره عملی فراهم می‌شود و قدرت را دچار آسیب‌های جدی می‌کند؛ در ادامه برخی از این آسیب‌ها را بررسی می‌کنیم.

۳-۱. خودشیفتگی

اصطلاحی در دانش روان‌شناسی وجود دارد که از آن به «اختلال شخصیتی خودشیفتگی»^۱ نام می‌برند و به معنای آن است که فرد به شکلی بیمارگونه عاشق و شیفته خود گردد. البته دوست داشتن خود، امری دیگر است و نکوهیده و ناپسند نیست. اما در خودمحوری^۲ فرد خود را مرکز همه امور می‌پندارد، بدون توجه به جایگاه، منافع، باورها یا رویکردهای دیگران (sally wemeier 2003, p. 189). خودبزرگ‌پنداری، حس مبالغه‌آمیز به خود داشتن، خود را مهم‌پنداشتن، بی‌نظیردیدن، ویژه‌دانستن از ویژگی‌های این‌گونه افراد است. این کسان هیچ‌گونه انتقادی را بر نمی‌تابند و در مقابل آن، زود آشفته می‌شوند. این نوع شخصیت‌ها خود را چکیده‌فضیلت‌ها و دیگران را مجموعه‌رذیلت‌ها و بدی‌ها و نادانی‌ها می‌دانند. با توجه به این اوصاف، فرد خودشیفته و خودخواه همواره از دیگران اطاعت کورکورانه می‌طلبد و از آنان بهره‌کشی می‌کند. قرآن مجید هشدار می‌دهد که «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (نجم: ۳۲)؛ خودستایی مکنید، خداوند پرهیزکاران را بهتر می‌شناسد. خداوند متعال در آیاتی دیگر نیز افراد خودشیفته را که به دنبال ستایش دیگران‌اند، نکوهش می‌کند (آل عمران: ۱۸۸).

این صفت امکان دارد که از فرد به نژاد، گروه، قوم و قبیله و حتی جامعه وارد شود؛ یعنی شیفتگی از فرد به جامعه‌ای که به آن وابسته است، سرایت کند که می‌تواند در عرصه سیاسی-اجتماعی، سر از خشونت‌های شدید و خودکامگی‌های فراگیر درآورد. شیفتگی در عرصه‌های مختلف فردی و اجتماعی-سیاسی از دیدن خود و فراموشی خداوند آغاز می‌شود، آن‌گونه که فرعون و سپاهیان‌ش طلب بزرگی کردند، استبداد ورزیدند، فساد کردند؛ آنان به هیچ‌جز منافع شخصی خود باور ندارند (مغنیه، ۱۳۶۳، ص ۵۱۳). این ویژگی می‌تواند در برخی صفات خود را نشان دهد.

۳-۱-۱. استکبار

خودشیفتگی می‌تواند به استکبار انجامد. استکبار همان گناهی است که همه گناهان



به آن برمی‌گردد؛ زیرا که گناه خارج‌شدن از دستور بندگی خداوند است و سرکشی در برابر او (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۲۲۶). کبر و تَكَبُّر و اسْتِكْبَار معانی نزدیک به هم دارند. کبر، حالتی است که فرد به دلیل اعجاب و خودبرتربینی خویش را خاص و ویژه می‌پندارد. مستکبر کسی است که خواهان بزرگی خویش است؛ آن را از حالت قوه به فعل درآورد و به دیگران اظهار کند. اما متکبر کسی است که کبر را صفت نفسانی خود دانسته و پذیرفته است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۲۳۵).

یکی از بارزترین ویژگی‌های فرعون و اشراف پیرامون او استکبار بود. در سوره مؤمنون آمده است که آنان «فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» (مؤمنون: ۴۶)؛ ولی تکبر نمودند و مردمی گردنکش و خودبتر بین بودند. و در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم «وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» (قصص: ۳۹)؛ او و لشکریانش به ناحق استکبار ورزیدند.

استکبار همراه با قدرت رشد می‌یابد، فزونی می‌گیرد و فرد خود را تا حد خدایی بالا می‌برد؛ به فرموده قرآن، فرعون اعلام می‌دارد که «وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (قصص: ۳۸)؛ من به جز خود برای شما خدایی دیگر نمی‌شناسم.

مستکبران به اندک قدرت مادی خود سرمست می‌شوند و مردم را به اطاعت و بهره‌کشی وامی‌دارند. قرآن گردن‌فرازی فرعون را بیان می‌کند که پادشاهی مصر و نه‌رهای روان از زیر کاخ‌ها او را مغرور کرده بود (زخرف: ۵۱). اساسی‌ترین پیامدی که از آسیب استکبار برمی‌آید، جلوگیری از هدایت و ممانعت از راهنمایی مردم است. قرآن شریف می‌گوید کسانی که زیردست بودند به کسانی که ریاست و برتری داشتند می‌گویند: اگر شما نبودید قطعاً ما مؤمن بودیم (سبا: ۳۱).

۲-۱-۳. استعلا و برتری جویی

یکی از بن‌مایه‌های خودشیفتگی در قدرت سیاسی خودبرتربینی است. قرآن کریم تلاش دارد تا فساد را از سرچشمه که همانا اندیشه و ذهنیت‌های نادرست انسان است، بخشکاند. هنگامی که قدرت دچار آسیب و فساد می‌شود، قدرتمند آن را برای ارضای غریزه برتری‌طلبی خود به کار می‌برد. این ویژگی را استعلاء می‌نامند، نوعی برتری جویی که دیگران را هیچ می‌داند و خود را همه چیز. افرادی که این پنداره را دارند، سمج، بی‌انعطاف، انتقادناپذیر، فرمان‌دهنده و اتهام‌زن‌اند و به انتقادها و کشف خطایشان واکنش

شدید نشان می‌دهند؛ انتظار برآورده شدن همه دستوره‌های خود را دارند، به پیرامونیان خود شک و تردید دارند، خواستار سلطه بر همگان اند و نیاز همگان به آنها، آزادی دیگران را نمی‌پذیرند و برای رأی و نظر دیگران، ارزشی قائل نیستند. به هنگام استعلاء طغیان و سرکشی نیز به وجود می‌آید. در قرآن مجید می‌خوانیم که «و إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ» (یونس: ۱۳. قریب همین مضمون در: دخان: ۳۰ - ۳۱. مؤمنون: ۴۶). برتری جویی فرعون به سبب مال، قدرت، مقام، عنوان، لشکر و حکومت بود. استعلاء دنیوی است و برخاسته از وابستگی به مادیات و دوست داشتن دنیاست. برتری جویی از بالاترین مراتب وابستگی به دنیا و همه گرایش‌های مادی است (سید حسن مصطفوی، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۸، ص ۲۱۳). حتی در گامی بالاتر ادعای ربوبیت می‌کند: «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات: ۲۴)؛ من پروردگار برتر شما هستم. در جایی دیگر خطاب به اشراف خود می‌گوید: «و قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (قصص: ۳۸)؛ و فرعون گفت: ای جمعیت اشراف، من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم.

به تعبیر علامه طباطبایی، این غرور که انسان را برمی‌انگیزاند تا خودستایی کند، عجب است که از رذائل اساسی به شمار می‌آید. از آنجا که این انسان خودبین در جامعه می‌زید، از این صفت نکوهیده صفت تکبر می‌زاید و این تکبر با برتری جویی بر بندگان خداوند تمام می‌شود، آنان را بنده خویش می‌پندارد و دست به هر ظلم و ستمی می‌زند و سلطه خود را بر جان و آبرو و اموال مردم گسترش می‌دهد و به آنها دست‌درازی می‌کند... هنگامی که این روش به بینشی اجتماعی و سیره‌ای قومی درآید، خطری خواهد بود که هلاک نوع بشر و فساد زمین در آن خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۳۷۳).

۲-۳. نقد ناپذیری

یکی از عوامل مصون ماندن قدرت از آسیب، نقد سازنده و حضور منصفانه و دلسوزانه آن در جامعه است. در فرایند نقد آزادانه، مردم می‌توانند به وضعیتی که در آن می‌زیند، اعتراض کنند و خواهان اصلاح آن گردند. می‌توان در تضارب آرا و مخالفت‌ها به شناختی جامع و سنجیده دست یافت. در مفهوم انتقاد، نوعی جداسازی ناخالصی‌ها وجود دارد (جوهری، ۱۴۰۴، ص ۳۸۹). نقد هنگامی است که درهم‌ها به دقت نگریسته شوند تا سره



و ناسره از هم جدا شود (معلوف، ۱۳۸۴، ص ۳۸۷). پس نقد رویکردی شفاف، سازنده و پالایش گرانه دارد. این امر می تواند قدرت سیاسی را به سوی جایگاه مطلوب و شایسته حرکت دهد.

در قرآن کریم بر این امر تکیه شده است که گروهی منتقد و خیرخواه در جامعه اسلامی وجود داشته باشند که به معروف و امور شایسته امر کنند (آل عمران: ۱۰۴). همین ویژگی نقّادی و امر به خیر است که امت اسلام، «خَيْرُ أُمَّةٍ» (آل عمران: ۱۱۰) معرفی می شود. طبیعی است این امر در حیطه ای گسترده تر از امر فردی قرار دارد و جامعه را از گزند استبداد، فساد و ظلم دور می دارد. قرآن امتهای گذشته را که به این اصل عمل نکرده اند، نکوهش می کند و از سر اعتراض می فرماید: «فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ» (هود: ۱۱۶)؛ پس چرا از نسل های پیش از شما خردمندانی نبودند که [مردم را] از فساد در زمین باز دارند؟ این در حالی است که در نظام های فاسد هر گونه نقدی حتی نقدهای منصفانه و اصلاحگرانه تحمل نمی شود؛ برای جلوگیری از آسیب و فساد قدرت است که در قرآن کریم بر آموزه امر به معروف و نهی از منکر تأکید شده است، دستوری که به خالص سازی، پالایش قدرت سیاسی و جامعه اسلامی یاری می دهد. تا هنگامی که انتقاد، پرسشگری، پاسخ جویی و آزادی بیان در جامعه به عنوان یک حق اولی وجود نداشته باشد، این دستور در جامعه اجرایی نمی گردد. نقد ناپذیری در لایه های متفاوت قدرت نامشروع وجود دارد. آنچه در این مجال مهم است، توجه دادن به این نکته است که قدرت حتی در شکل مشروع و مطلوبش امکان دارد گرفتار این آسیب شود؛ زیرا معمولاً آنان که صاحب قدرت اند، حاضر به قبول دیدگاه های دیگران نیستند و گاه چندان مغرور و خودسر می شوند که تنها راه خود را راست و درست می پندارند و راضی نمی شوند به ذهنشان هم بگذرد که شاید خطا کنند یا بر اثر تصمیمی که گرفته اند، حق مظلومی پایمال گردد. در این انگاشته ها خواسته های نادرست و اندیشه های نامبارک، صاحب قدرت را از حقایق و واقعیت های جوامع دور می کند. حضور نقد و بازبینی عملکردها و نقدپذیری شاید بتواند اندکی از آن حرکت را کند سازد و حاکمان را از مطلق اندیشی در عرصه عمل سیاسی و برنامه ریزی دور کند.

پندار برترنشینی و خطاناپذیری است که به دنبال آن نقدناپذیری می آید، اطرافیان قدرتمداران را وحشت زده می سازد که اجازه هر گونه اظهار نظر و نقد آنان را به دانایان

جامعه نمی‌دهند؛ به تعبیر قرآن کریم آنان را باد نخوت و پندار عزت در برمی‌گیرد،
«وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ» (بقره: ۲۰۶)؛ و چون به او گفته شود «از
خدا پروا کن»، نخوت وی را به گناه کشاند.

«قیل»، فعل مجهول است؛ چون عنصر طاغی در طغیان به آن حدی رسیده که کسی
را یارای روبه‌روشدن با او نیست تا شاید پندش دهد و از طغیانش باز دارد. «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ»
دلالت به این حقیقت دارد که خوی خودسری در او آن‌چنان راسخ و مالک عقل و اراده‌اش
گشته که چون مواجه شود با هر چه و هر کس که بخواهد او را رام و وجدان و عقلش را
بیدار و هشیار کند، این خوی طغیان از جای برمی‌خیزد و او را فرامی‌گیرد و روزنه‌های
درونی را یکسره می‌بندد. معنای «العزة» خوی سرکشی طاغی از هر قانون و حقوق و
طغیان بر هر خیراندیش و عاقبت بین است. پس از پیشرفت در فساد و طغیان، چون نام
خدا و پروای از او را که متضمن اندیشه در خیر و مصلحت است بشنود، به جای آنکه
بیندیشد و پروا گیرد، طبیعت سرکشی با آلودگی به گناه او را فرا می‌گیرد. همین طبیعت
و شراره‌های آن، هر روزنه اندیشه به خیر و حق را به رویش می‌بندد. او در میان این
خودسوزی و تاریکی، پیوسته وحشت‌زده و هراسناک است (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۹۹).

قدرتمند در منطق قرآن نقد و اندرز را می‌پذیرد بلکه خواهان آن است؛ زیرا که نقد
نشان‌دهنده حق و واقعیت است. او ستایش و مدح را طلب نمی‌کند؛ زیرا که کار او برای
خداوند است نه برای ستایش دیگران و شهرت. امام علی (علیه السلام) در وصف متقین می‌فرماید:
«آنان نفس خویش را متهم می‌سازند و از کردار خود بیمناک‌اند. هرگاه یکی از آنها ستوده
شود، از آنچه درباره‌اش گفته شده در هراس می‌افتد» (رضی، ۱۳۷۹، ص ۳۴۱). با توجه به
این امر است که در روایات، «نصیحت‌پذیری» از صفات مؤمنان شمرده شده است (ربک:
عاملی، ۱۹۹۸، ج ۸، ص ۱۷۹. نوری، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۳۷۶). در مقابل، منافق خیانتکار
است که قول حق بر او دشوار است؛ زیرا او را رسوا می‌کند و عیوب او را آشکار می‌سازد،
ستایش دروغین را به بالاترین قیمت می‌خرد تا کاستی‌ها و بدی‌های او را بپوشاند (معنیه،
۱۳۶۳، ص ۳۱۰).

پیامد نقدناپذیری قدرت، محدودیت آزادی به‌ویژه در حوزه بیان است. به روایت قرآن،
جفایندگان معمولاً کسانی را که به نقد اندیشه و رفتار آنان می‌پردازند، شکنجه می‌کنند



(بقره: ۱۴۹) مردم را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند (اعراف: ۱۲۴ و ۱۲۹)، آنان را تبعید می‌کنند (اعراف: ۱۸۸. /براهیم: ۱۳)، حق انتخاب را سلب می‌نمایند (اعراف: ۱۲۷)، مردم را از ایمان باز می‌دارند (شعراء: ۱۴۹)، شهروندان را زندانی می‌سازند (شعراء: ۱۲۹)، آنان را تحقیر می‌کنند، سبک‌مغز می‌پندارند (زخرف: ۵۴) و به بردگی می‌کشند (شعراء: ۲۲). در آزادی بیان، افراد می‌توانند بدون ترس و وحشت تصمیمات قدرت‌ها را نقد کنند. آزادی بیان به این معناست که افراد به دلیل داشتن عقیده مخالف، چه در امور دینی چه در امور سیاسی، نباید تحت پیگرد قرار گیرند، بلکه باید بتوانند در عمل عقیده خود را ابراز نمایند و برای اثبات و احیاناً به‌دست‌آوردن همفکران دیگر آن را تبلیغ کنند (براهیمی و حسینی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۰).

۴. آسیب‌های عملی - کارکردی قدرت سیاسی

اشاره کردیم پس از شکل‌گیری دیدگاه صاحب قدرت، نگرش او به عمل و کارکردش اثر می‌گذارد؛ وقتی که در نگاه قدرتمند رأی و نگره او نقدناپذیر باشد، بهترین بستر برای عمل خودکامانه و رویارویی با منتقدان و محدودیت آزادی آنان فراهم می‌شود. آنچه در پی می‌آید، برخاسته از آسیب‌هایی است که صاحب قدرت در حوزه نفسانی گرفتار آنها می‌باشد.

۴-۱. طغیان و سرکشی

یکی از آسیب‌های جدی قدرت نادرست، طغیانگری است. همواره قدرت در آستانه سرکشی قرار دارد و اگر به این مرحله وارد شده باشد، نامشروع است. سرکشی او در برابر مردم رخ می‌نماید و مهم‌تر از آن در برابر دستور خداوند طغیان می‌کند. ریشه لغت طغیان، بلندی و گذر از حدود متعارف است، حال مادی باشد یا معنوی. به همین مناسبت به سر کوه، جای بلند، به دلیل تجاوز و دوری از اعتدال و نظم، «طغیه» گفته می‌شود؛ حال طغیان گاه در امور خارجی است، مانند «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» (علق: ۶-۷) و گاه درونی مانند «أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (طه: ۲۴).

طغیان در آیه اول به دلیل احساس بی‌نیازی و در دومی به دلیل قدرت و سلطه اوست. معنای جامع و مشترک در سرچشمه طغیان، احساس بی‌نیازی است که به شیوه‌ها و

مراتب مختلف قابل تصور است. هر گاه که این احساس بیشتر باشد، طغیان شدیدتر خواهد بود. حال استغنا گاه به جهت مال و ثروت است و گاه به دلیل مقام و شخصیت؛ یا به دلیل توجه به قدرت و سلطه یا به دلیل جهل و غفلت از جلال و بزرگی خداوند است (مصطفوی، ۱۳۷۵، ج ۷، ص ۱۴). طاغوت که اسم مبالغه است، به کسی گفته می‌شود که سرکشی او بسیار است و از حق تجاوز می‌کند. او مظهر دنیا و باطل است و در مقابل حکم خداوندی قرار می‌گیرد. شیطان آشکارترین مصداق طاغوت است و بعد از او هر کسی که دیگران را به سوی خود می‌خواند، طاغوت است، پادشاه ستمکار باشد یا عالم ریاکار دنیازده یا فردی که در مال غوطه‌ور باشد یا رئیس و حاکمی که دوستدار ریاست و قدرت است. پس طاغوت شیطان است و کسی مظهر آن است که از پیمودن راه حق جلوگیری می‌کند و مانع حرکت و توجه به سوی خداوند متعال می‌شود (مصطفوی، ۱۳۷۵، ج ۷، ص ۱۵).

طغیان گذراندن از حدّ و مرز و فرمان‌ناپذیری از مقام پروردگار است که برخاسته از استکبار و به دور از پرستش است. طاغوت‌ها خاشع و فروتن نیستند و آنچه را که از آنان خواسته شده، به جا نمی‌آورند و از سعادت اخروی چیزی بر نمی‌گیرند و هر آنچه از زینت دنیا که دوست دارند، برمی‌دارند. پس از لوازم طغیان‌گری آنان، گزینش زندگی دنیایی و رهاکردن آخرت است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۹۳).

این سرپیچی در انسانی که از راه راست منحرف شود، همواره وجود دارد، اما گردن‌کشی او به هنگام در اختیار داشتن قدرت سیاسی شکلی فزون‌تر به خود می‌گیرد و جامعه را به گمراهی می‌برد. بر اساس آیات قرآن کریم، انسان هنگامی که خود را بی‌نیاز پندارد، سر به طغیان می‌نهد و نافرمانی می‌کند. انسان زمانی که قدرت فراوان در اختیار دارد، این پندار او را در خود فرومی‌برد که اختیاردار عالم است تا آنجا که خود را پروردگار بلندپایه (نازعات: ۲۴) معرفی می‌کند و طغیان به مراتب، شدیدتر و ناپسندتر می‌گردد. «کار طاغوت، ایجاد فضای نابرابری و ظلمانی در جامعه است. فراعنه مصر با همین اندیشه بر مردم، حکومت و در زمین ظلم و فساد می‌کردند. روحیه کبر و غرور آنها را به حدی از طغیان‌ورزی سوق داد که شعار ربوبیت خویش را ترویج می‌کردند و همه مردم را جزو بردگان و بندگان خود به شمار می‌آوردند» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۷).

شاید از جهتی دیگر بتوان این مطلب را بیان کرد که انسان سرکش می‌پندارد

سرپیچی به بی نیازی می‌انجامد؛ این آیات هر دو وجه را دربرمی‌گیرد. پس طغیان منجر به احساس کاذب بی‌نیازی می‌شود و پنداشته‌ناپایدار بی‌نیازی، منجر به سرکشی، افزونی گمان بی‌نیازی به افزونی طغیان می‌انجامد. پس میان این دو پیوندی دو سویه است (سلمان غانم، ۲۰۰۸، ص ۱۸۸).

۲-۴. محدودسازی آزادی و نقض حقوق مخالفان

یکی از کسانی که در ادبیات قرآنی از قدرت خویش مفسدانه بهره می‌گیرد، «جبار» است، قدرتمندی که چیره‌گر و سرکش و سلطه‌جوست (انیس، ۱۴۰۸، ص ۲۸۳) و دارای نفوذی است که طرف مقابل را مقهور و زیر سلطه خود قرار می‌دهد، اختیار را از او می‌گیرد، به گونه‌ای که مجالی برای انتخاب ندارد و محکوم و مغلوب خویش می‌سازد (مصطفوی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۶). به کسی جبار گفته می‌شود که نقص و کاستی خود را با ادعای تعالی و منزلتی که شایستگی آن را ندارد، جبران می‌کند و مردم را مجبور به آن چیزی می‌سازد که خود می‌خواهد (راغب، ۱۳۷۳، ص ۱۸۳). قدرت‌های فاسد با این ویژگی‌ها حقوق مردم را به سادگی پایمال و آزادی‌های آنان را محدود می‌کنند.

حق امتیازی است که قواعد حقوقی برای تنظیم روابط اشخاص به سود پاره‌ای از آنان در برابر دیگران ایجاد می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۲۴). «حق» اقتدار و سلطه و امتیازی است که برای اشخاص یا شخص اعتبار شده و دیگران مکلف به رعایت آن می‌باشند» (مدنی، ۱۳۷۳، ص ۲۵). به بیان رساتر «حق» چیزی است که به نفع فرد و بر عهده دیگران و «تکلیف» چیزی است که بر عهده فرد و به نفع دیگران باشد؛ حق برای فرد محق و مستحق و تکلیف برای فرد مکلف است؛ تکلیف فتوابردار است، اما حق چنین نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۳۵). با توجه به همین نکته، حق از آن دسته امتیازاتی نیست که کسی به انسان ببخشد یا از او بگیرد. بر اساس آموزه‌های قرآن، وقتی انسان خالقیت و ربوبیت الهی را بپذیرد، وضع حقوق و تکالیف را به خداوند باز می‌گرداند، نه انسان و تصمیمات فردی یا جمعی. در این نگرش، همه مواهبی که انسان می‌تواند در راه رسیدن به سعادت ابدی و کمالات حقیقی خویش از آنها بهره‌گیرد، از خداوند است؛ بنابراین احکام و قوانین حاکم بر همه ساحت‌های زندگی بشر را تنها باید خدا یا اولیای منصوب وی جعل و وضع کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۶). پس هر قدرتی که این



حقوق را محدود می‌کند یا از انسان می‌ستاند، از مسیر هدایت، دور و به حوزه استکبار و استبداد نزدیک می‌شود. نایینی حکومت استبدادی را این‌گونه توصیف می‌کند که حاکم مملکت را مال خود می‌پندارد؛ لذا هر تصمیم که می‌خواهد می‌گیرد، کسی حق اعتراض ندارد و حق شهروندان را به سادگی نقض می‌کند؛ در این نوع حکومت، با مملکت و اهلیش آن‌طور رفتار می‌کند که یک مالک با اموال خود، مملکت را به مافیها مال خود انگارد، هر که را به این غرض وافی و در مقام تحصیلش فانی دید، مقربش کند و هر که را منافی یافت از مملکت که ملک شخصی خودش پنداشته، تبعیدش نماید ... هر حقی را که خواهد احقاق و اگر خواهد پایمالش کند (ر.ک: نائینی، ۱۳۳۴، ص ۸).

آزادی دارای معانی گوناگونی است. برای آن تاکنون بیش از دویست تعریف ذکر شده است (برلین، ۱۳۷۹، ص ۱۴). در لغت برخی آن را به «رهایی، ضد بندگی» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۹۸) معنا کرده‌اند و در اصطلاح، برخی آن را به معنای نبود موانع در راه تحقق آرزوهای انسان دانسته‌اند (برلین، ۱۳۷۹، ص ۲۳۶). برخی آن را محدود به آرزوها نکرده‌اند، بلکه بر این باورند که آزادی عبارت است از برداشتن آنچه که مانع ترقی و تکامل است (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۱۲۶). آزادی یعنی تلاش برای از میان برداشتن موانع و جلوگیری از مداخله و بهره‌کشی دیگران (برلین، ۱۳۷۹، ص ۷۱). در معنای سیاسی، مصون ماندن از اراده مستبدانه دیگران است (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۷۶، ص ۱۶۴). به‌طور کلی در آزادی سه عنصر و مقوله وجود دارد؛ آزادی‌خواه، هدف و نبود مانع. آزادی سیاسی زمانی شکل می‌گیرد که اشخاص و تشکل‌های سیاسی در انجام دادن رفتارهای سیاسی مطلوب و برخوردار از حقوق اساسی از محدودیت‌ها و موانعی که دولت‌ها ممکن است در برابر آنها ایجاد کنند، رها و آزاد باشند (میراحمدی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۸). قدرت سیاسی هنگامی که فاسد گردد، آزادی دیگران را نقض می‌کند و موانعی را ایجاد می‌کند که موجب محرومیت شهروندان از رسیدن به رشد و تکامل گردد.

هنگامی که فرعون از اقامه حجت بازماند، به زور و قدرت روی کرد و آزادی موسی علیه السلام را که حق بنیادین بود تهدید کرد. مراغی می‌گوید بر تن موسی پیراهنی از برگ درخت خرما پوشاند و به او گفت که «لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» (شعراء: ۲۹)؛ اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعاً تو را از زندانیان



خواهم ساخت. زندان فرعون از قتل بدتر بود. زندانی را تنها در گودالی عمیق زیر زمین می‌انداخت و هیچ کس از آن خارج نمی‌شد، مگر آنکه می‌مرد (مراغی، ۱۴۲۵، ج ۱۹، ص ۵۶). این علامت طاغوتیان از دیرباز بوده است. خود را حق مطلق می‌انگاشتند و دیگران را بدون هر گونه حقی مطیع محض می‌خواستند.

اشراف و پیرامونیان قدرت گاه محدودگر حقوق و آزادی دیگران شده و می‌شوند. خداوند دربارهٔ ملاً قوم شعیب که ایشان و مؤمنان را تهدید می‌کردند، می‌فرماید که اشراف زورمند و متکبر قوم او گفتند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ» (اعراف: ۱۸۱)؛ ای شعیب، به یقین، تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند، از شهر و دیار خود بیرون خواهیم کرد، یا به آیین ما بازگردید. پاسخ شعیب در مقابل به‌صراحت بیان می‌دارد که آنان در پی محدودسازی آزادی ایشان و گروه‌یگان به خداوند هستند؛ آیا [می‌خواهید ما را بازگردانید] اگر چه مایل نباشیم؟ همچنین خداوند دربارهٔ کافران قوم‌های نوح، عاد و ثمود بیان می‌دارد که کافران به پیامبران خود گفتند: ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، مگر اینکه به آیین ما بازگردید (براهیم: ۱۳). این چنین است که مستبدان، سرشت نادرست خود را آشکار می‌کنند و بندگی قدرت را به جای بندگی حق و خداوند بر می‌گزینند (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۳۹۲).

۳-۴. آزار و شکنجه

یکی از آسیب‌هایی که می‌تواند گریبان‌گیر قدرت در عرصهٔ عملی گردد، شکنجهٔ مردم و آزار آنان است که به هر دلیل شاید در برابر فرمان آن سر فرود نیاورند. قدرت‌های فاسد غالباً به زور نظامی و سازوبرگ خود مغرورند، راهی که می‌پیمایند بیدادگری و خلاف فطرت انسان‌هاست و احتمال شورش و رویارویی با این گونه قدرت‌ها همواره فراوان است؛ لذا دست به شکنجه و آزار شهروندان خود می‌زنند تا آنان را به اطاعت وادارند و گردن گذارند. «اذیت و آزار به رفتارها و اعمالی اطلاق می‌شود که موجب آسیب یا درد و رنج جسمی یا آسیب و آزرده‌گی روحی- روانی گردد» (ایمانی، ۱۳۸۲، ص ۴۱). وقتی که به آیات قرآن کریم مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که قدرت‌های فاسد، رنج جسمی و آزرده‌گی روحی را به مردم خود تحمیل می‌کردند. قرآن کریم شکنجهٔ اصحاب اخدود را به دلیل

ایمانشان روایت می‌کند و بر شکنجه‌گران نفرین می‌فرستد: «مرگ بر شکنجه‌گران صاحب گودال آتش، آتشی عظیم و شعله‌ور، هنگامی که در کنار آن نشسته بودند و آنچه را با مؤمنان انجام می‌دادند با خونسردی و سنگدلی تماشا می‌کردند. آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند جز اینکه به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند» (بروج، ۴-۱).

زندان، عذاب و شکنجه، سلاح طاغیان و سرکشان در برابر حق و عدل و آزادگی است (معنیه، ۱۳۶۳، ج ۵، ۴۹۴). قرآن کریم از قوم موسی علیه السلام نقل می‌کند که «قَالُوا أَوْذِنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا» (اعراف: ۱۲۹)؛ گفتند پیش از آنکه تو نزد ما بیایی و حتی بعد از آنکه به سوی ما آمدی، مورد آزار قرار گرفتیم.

خداوند از زبان طاغوت‌ها و قدرت‌های فاسد دوران موسی علیه السلام و فرعون، هامان و قارون نقل می‌کند که گفتند: پسران کسانی را که به او ایمان می‌آورند بکشید و زناشان را زنده نگه دارید (مؤمن: ۲۵). در آیه‌ای دیگر خداوند به صراحت اشاره می‌کند که فرعونیان مردم را شکنجه می‌کردند: «يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» (بقره: ۴۹). آنان شما را سخت شکنجه می‌کردند؛ پسران شما را سر می‌بریدند و زن‌هایتان را زنده می‌گذاشتند.

پیرامونیان قدرت نیز قدرتمداران را به آزار مردم تشویق می‌کردند. سران قوم فرعون گفتند: «أَتَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ؟» آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و (موسی) تو و خدایانت را رها کند؟ سپس فرعون به شکنجه مردم پناه می‌برد: «قَالَ سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» (اعراف: ۱۲۷. قصص: ۴).

قرآن کریم نقل می‌کند که ساحران، پس از پیروزی موسی علیه السلام در میدان مبارزه با آنان به خداوند ایمان آوردند. فرعون در این هنگام گفت: «قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى» (طه: ۷۱)؛ آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ قطعاً او بزرگ شماس است که به شما سحر آموخته است. پس بی‌شک دست‌های شما و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می‌کنم و شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم تا خوب بدانید عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و



پایدارتر است.

این آیه شریف به ظرافت هم به بی‌منطقی قدرتمندان فاسد، هم تهمت‌زنی آنان اشاره می‌کند و اینکه در زمان درماندگی به شکنجه و آسیب قوم خویش روی می‌آورند. شیخ طوسی نقل می‌کند اول بار فرعون بود که به قطع دست‌ها و پاها در جهت خلاف و دار زدن به تنه نخل‌ها دستور داد (شیخ طوسی، ۱۴۲۲، ج ۷، ص ۱۹۰). تصلیب حکایت از فراوانی و شدت به دار زدن است، مانند «تقطیع» که فراوانی قطع و شدت آن است. قول خداوند که «فَلَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلافٍ» حکایت از تهدید فرعون به عذاب شدید نسبت به قوم خویش دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۱۸۱) بهره نادرست از قدرت، همواره در دستور کار زمامداران گردنکش بوده، اما جلوه‌های گوناگون به خود می‌گرفته است (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۱۹۲).

رویه‌ای دیگر از شکنجه و آزار دیگران را می‌توان در رویارویی ابراهیم با نمرود مشاهده کرد، آنگاه که نمرود و قومش پاسخی جز این نداشتند که «بکشیدش یا بسوزانیدش» (عنکبوت: ۲۴)؛ زیرا آنان نمی‌توانند بر اساس دلیل روشن گزاره‌های مطرح را به دقت و ژرفایی پاسخ گویند، همانند کسی که موضعی ضعیف دارد و نمی‌تواند با روش عقلی از دیدگاه خود دفاع کند، پس به غوغاگری و دشمنی و تهدید و زور این کار را انجام می‌دهد (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۱۸، ص ۳۷).

با شکنجه و آزار است که در میان مردم، ترس از قدرت فراگیر می‌شود و البته مانع ایمان می‌گردد، در قرآن آمده است که «فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يُفْتِنَهُمْ» (یونس: ۸۳)؛ سرانجام کسی به موسی ایمان نیاورد، مگر فرزندی از قوم وی، درحالی که بیم داشتند از آنکه مبادا فرعون و سران آنها ایشان را آزار رسانند.

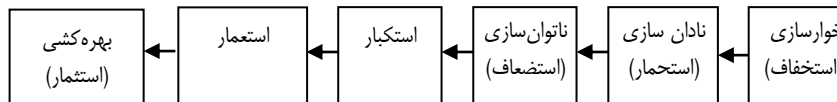
۴-۴. استخفاف انسان‌ها

از آسیب‌های قدرت سیاسی آن است که قدرتمند برای بالارفتن ظاهری و بزرگ جلوه‌دادن خود دیگران را کوچک می‌سازد، کرامت انسانی آنها را پایمال می‌کند و به دست فراموشی می‌سپرد. توهین و تحقیر شهروندان غالباً در حکومت‌های استبدادی جلوه می‌یابد؛ آن حکومت جامعه‌ای را به وجود می‌آورد که عزیزان آن خوار می‌گردند و با

نخبگان و اهل خرد برخورد خشونت آمیز می‌شود. به بیان سید قطب، توهین طاغوت‌ها به جمهور و شهروندان برای آن است که مردم را از هر گونه کسب معرفت دور کنند و حقایق امور را از آنان بیوشانند، ارزش‌ها را فراموش کنند و از آنها بحث نکنند تا هرچه را که خود می‌خواهند بر ذهن آنان بنگارند. از اینجاست که توهین و سبک‌انگاشتن شهروندان ساده می‌شود، راحت رام می‌شوند و به هر سو که می‌خواهند می‌برند. قرآن کریم به این امر اشاره می‌کند که قوم فرعون، پس از آنکه تحقیر شدند، از او اطاعت کردند: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ». سپس قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف: ۵۴) آنان قومی فاسق بودند و به دلیل همین اطاعت کورکورانه، پس از انذار و ابلاغ، مستحق عذاب الهی شدند (قطب، ۱۴۰۱، ج ۵، ص ۳۱۹).

قدرت نامطلوب با ذلیل‌سازی شهروندان و مردم آنان را از جایگاه انسانی و کرامت نفس خویش دور می‌سازد تا فضا و بستر برای اطاعت‌گیری و اطاعت‌پذیری آنان فراهم شود. این حرکت را می‌توان در جریان فرعون مشاهده کرد فرعون دریافت بیشتر دل‌ها متوجه به حضرت موسی است. اعیان مملکت مصر را جمع کرد و به آنان یادآور شد که من پادشاه شما باشم بهتر است از شخصی که فقیر و حقیر است و استعداد فرمانفرمایی ندارد و گفت اگر او پیغمبر باشد، چرا خداوند مانند پادشاهان برای او بازوبند یا دستبند طلا تهیه نموده یا چرا افواج ملائکه پی‌درپی به کمک او نمی‌آیند. به قدری این سخنان گفت که قوم را سبک نمود (تفقی تهرانی، ۱۳۹۸ق، ج ۴، ص ۶۰۹).

معمولاً فساد قدرت و استخفاف و ذلیل‌کردن مردم در کنار هم‌اند، به بیانی دیگر استخفاف مقابل احترام است و از لوازم استکبار (طیب، ۱۳۶۶، ج ۱۲، ص ۴۲). طغیان گردن‌کشان را فاسد می‌کند. پس از این ماجراست که مردم و قوم خویش را خوار می‌سازد، همراه با کینه‌های فروخته. در این هنگام، کرامت انسانی نابود می‌شود. نفسی که ذلیل می‌شود، تعفن می‌گیرد و چراگاهی برای خواسته‌های پست و امور غریزی بیمار می‌گردد (سید قطب، ۱۴۰۱، ج ۶، ص ۳۹۰۴). این چنین بود که فرعون با حیل‌ها و فریب‌های گمراه‌گر خود فطرت و عقل قوم خویش را سبک شمرد، تا از درک حقیقت عاجز شوند. پس از تحقیر، قومش او را پیروی کردند و البته آن قوم، از این جهت که تحقیر او را پذیرا شدند، فاسق بودند. استخفاف در رأس زاویه هفت‌گانه شیطنت قرار دارد که عبارت‌اند از: استخفاف، استعمار، استضعاف، استبداد، استکبار، استعمار و استثمار (صادقی تهرانی،



نمودار: فرایند سلطه و قدرت شیطانی

هرگونه استفاده از دیگران برای اهدافی که در جهت منافع آنان نیست، نوعی خواری است که کسی بر دیگری تحمیل کند؛ گویی آزادی تعیین سرنوشت را از فرد می‌گیرد که مایه امتیاز و انسانیت اوست. قرآن کریم اشاره دارد که فرعون بنی‌اسرائیل را تحقیر کرد، لذا از او پیروی کردند، «فاطاعوه» (زخرف: ۵۴). فرعون قوم خویش را از سنگینی عقل و ایمان تهی ساخت. انسان تا هنگامی که مالک عقل و ایمان باشد، محفوظ و با وقار است که طوفان‌ها نیز او را نمی‌جنبانند، اما هنگامی که آنها را ندارد مانند پری است که بادها آن را می‌لرزاند. فرعون همانند همه طاعوت‌ها می‌دانست که منطق عقل و ایمان و فطرت، موسای کلیم علیه السلام را تأیید می‌کند، اما او روی برتافت و با ترساندن و برانگیختن مردم آنان را منحرف کرد، در نتیجه مردم را با دورشدن از عقل‌های وزین و روی آوردن به شهوات سبک‌سرنانه گمراه ساخت (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۴۹۵). خوی و روش افراد خودبین و خودپرست در هر وضعی که باشند و به هر وسیله می‌کوشند دیگران را موهون نمایند و خصائل انسانی و شخصیت آنها را خرد کنند تا راه نفوذ و بهره‌کشی از مردم را به سود خود بازگردانند (ر.ک: طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۲۵۰).

سرّ اینکه قدرت محدود است، حتی قدرت پیامبران علیهم السلام و امامان معصوم علیهم السلام، در نگاهی است که اسلام و خداوند به انسان دارد؛ زیرا آن جایگاهی که اسلام برای انسان قائل است، با قدرت بی‌انتهای غیر الهی سازگاری ندارد. انسان حامل امانت الهی و جانشین پروردگار است. انسان مورد کرامت جهان‌آفرین است، «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، (اسراء: ۷۰). پس عزت نفس او باید حفظ شود و داشتن قدرتی نامحدود با عزت نفس انسان منافات دارد. انسانی که در مقابل دیگران دارای چنین دیدی نباشد، در مقام تحقیر آنان بر می‌آید و برای دوام سلطه خود انسان‌ها را تهی می‌سازد و آنان را بی‌هویت می‌کند و میل به تسلیم و اطاعت کورکورانه یا خودشکنی در او زنده می‌شود و تمام ارزش‌های وجودی در او لگد مال می‌گردد، وسیله‌ای بی‌اراده خواهد شد که هر چه بخواهند، انجام



می‌دهد (ولایی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۲). شاید با توجه به اهمیت این امر بوده است که در روایات بر عزت نفس تأکید شده است؛ نقل است هر کس خویشتن را گرامی دارد، خواسته‌های نفسانی‌اش پیش او بهایی نیابد (سیدرضی، ۱۳۷۹، حکمت ۴۴۹). در مقابل آمده است اگر کسی خوار شود و برای خودش ارزش قائل نباشد، از شر و بدی او در امان نباش (مجلسی، ۱۳۹۲ق، ج ۷۵، ص ۳۶۵).

۵-۴. استثمار

یکی از آسیب‌های جدی قدرت سیاسی در گستره کارکردی-عملی آن است که قدرتمندان به استثمار جامعه می‌پردازند. آنان با بهره‌کشی از دیگران روزگار می‌گذرانند. استثمار به بهره‌کشی یک طرفه و تصاحب دسترنج دیگران گفته می‌شود (میرزایی، ۱۳۸۱، ص ۶۱). در سوره شعراء از آن به «عبدت» تعبیر شده است، آنجا که خداوند می‌فرماید: «وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (شعراء: ۲۲)؛ و آیا اینکه فرزندان اسرائیل را بنده خود ساخته‌ای نعمتی است که منتش را بر من می‌نهی؟ «عبدت» از باب تفعیل هنگامی است که شخصی دیگری را برای خود بنده سازد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۲۶۲). فرد استثمارگر در این بنده‌سازی بهره و ثمره دیگران را برای خود می‌خواهد و از آنان بهره‌کشی می‌کند. موسی عليه السلام جواب فرعون را که گفته بود «آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم» (شعراء: ۱۸). این گونه می‌دهد که بنده‌سازی بنی اسرائیل، کشتن پسرانشان، زنده‌نگه داشتن زنانشان همه از عیب‌های تو است و به سبب همین کارهای زشت بر من منت می‌نهی، حال آنکه من تو را به دلیل آن بلاهایی که بر سر بنی اسرائیل آورده‌ای، سرزنش می‌کنم (ر.ک: مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۳۲-۳۱).

به تعبیر علامه طباطبایی، هر گاه انسانی بر دیگران چیرگی یابد، اثر همکاری و عدالت اجتماعی ضعیف می‌شود؛ لذا قوی حق ضعیف را مراعات نمی‌کند آن گونه که ملت‌های ضعیف از ملت‌های قوی ستم می‌کشند. قریحه استخدام انسان، همراه با اختلافاتی که از حیث خلقت، منقطه زندگی، عادات و اخلاق در میان افراد ضروری است، به اختلاف و انحراف ضعیف و قوی می‌رسد که به دور از عدالت اجتماعی و جامعه صالح است؛ لذا قوی



از ضعیف بهره می‌کشد و فرد پیروز از شکست خورده، سود می‌برد، بی آنکه به او سودی رساند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۱۸). این بهره‌کشی آفتی است که قدرتهای نامطلوب در دام آن می‌افتند. نخستین چیزی که بر مستضعفان است که از آن رها و آزاد شوند، ترس از طاغوت است؛ زیرا بزرگ‌ترین عامل بهره‌کشی و زنجیر کردن مردم ترساندن مردم و لگدمالی معنویات آنان است؛ طاغوت تنها با ترساندن مردم و قدرت باطلش این کار را انجام می‌دهد (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۲۳).

۶-۴. استضعاف

یکی از آسیب‌های عملی قدرت سیاسی آن است که مردم خویش را به استضعاف می‌کشاند. «مستضعف کسی است که مردم او را ناتوان ساخته و به دلیل فقر و وضع ناخوشایندش بر او ستمگری کرده‌اند» (ابن منظور، ۱۹۸۸، ج ۹، ص ۲۰۴)؛ بنابراین «استضعاف» درخواست ضعف و ناتوانی برای دیگری است و مستضعف ضعیف و فرودست شمرده می‌شود. در قرآن کریم آمده فرعون در سرزمین مصر سربرافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه‌ای از آنان را زبون و ضعیف می‌داشت، «يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ». (قصص: ۴). به تعبیر محمدجواد مغنیه، او با گروه‌گروه کردن مردم فرقه‌ای را سرور و گروهی را بنده قرار می‌داد و پسران آنان را می‌کشت تا بر او نشورند و زنان را برای بهره‌بری و خدمت حفظ می‌کرد (مغنیه، ۱۳۶۳، ص ۵۰۶).

مستضعف انواع و اقسامی چون مستضعف فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد. البته باید توجه داشت روند استضعاف، خوارشماری جامعه و ناتوان‌سازی افراد غالباً از عرصه فکری آغاز می‌شود و سپس وارد حوزه سیاسی می‌گردد. گاهی فردی که در قلمرو مستکبران قرار دارد، از بسترهای آگاهی و علم دور است. چندان در محدودیت‌های انحصارگرانه قرار دارد که نمی‌تواند اصولاً حق انتخابی داشته باشد یا به چیزی فراتر از آنچه که دیگران برایش تعریف کرده‌اند، بیندیشد. طبعاً این شخص، از حیث فکری، مستضعف است. خداوند افرادی را که در چنین موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند، می‌بخشد. آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به‌راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند، حقیقتاً مستضعفانند، نه چاره‌ای دارند و نه راهی برای نجات از آن محیط آلوده می‌یابند، «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (نساء: ۹۱).

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرمودند، مستضعف کسی است که حجت و دلیلی ندارد و اختلاف‌ها و کشمکش‌ها را نمی‌شناسد. پس هنگامی که فرد دوگانگی‌ها و تفاوت دیدگاه‌ها را شناخت مستضعف نیست (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۴۰۷). آیات گوناگونی که در قرآن کریم درباره مستضعفان آمده است، غالباً به گروه سیاسی - اجتماعی برمی‌گردد که قدرت نامطلوب آنان را گرفتار می‌سازد. این افراد چندان زیر فشار قرار می‌گیرند که راهی برای فرار ندارند، اما در برابر ستمی که بر آنان می‌رود، ساکت، خاموش و گوشه‌گیر نیستند، به آنچه هست، راضی و خشنود نیستند و در تکاپوی آزادی‌اند. لذا خداوند در سوره نساء به کسانی که توانایی دارند، هشدار می‌دهد که چرا نمی‌رزمنند و در ادامه می‌گوید مستضعفین راضی به وضع موجودشان نیستند و خواسته و دعایشان رهایی از جایی است که اهل آن ستمگرند (نساء: ۷۵).

نتیجه‌گیری

هر جامعه‌ای ممکن است که در مسیر پویندگی خود به سوی رشد، دچار انحراف و انحطاط شود و با انحرافات و مشکلات گوناگونی روبرو شود. آسیب‌شناسی، به برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران آن جامعه یاری می‌دهد تا بتواند راه حرکت به سوی پیشرفت، هموار گردد. در این نوشته، تلاش شد تا یکی از اساسی‌ترین سازکارهای حرکت هر جامعه یعنی قدرت سیاسی، از منظر قرآن کریم، آسیب‌شناسی شود. با عنایت به آیات الهی، آسیب‌های آن در دو ساحت نظری - نفسانی و کارکردی - عملی کاویده شد و تاکید گردید که صاحب قدرت، ممکن است از حیث نفسانی، دچار آسیب‌هایی چون خودشیفتگی، استکبار، استعلا و نقدناپذیری گردد و در حوزه عمل و هنگام اجراء در دام آسیب‌هایی چون طغیان و سرکشی، استخفاف، استضعاف، استثمار، محدودسازی آزادی و نقض حقوق مخالفان، آزار و شکنجه آنان گردد. با در نظر گرفتن این آسیب‌ها، در ادامه به چند نکته استنتاجی از نوشته اشاره می‌شود:

۱. انسان‌ها، دارای اختیارند و صلاح و فساد اعمال و کردار آنان به دست خودشان است و از آنان سرچشمه می‌گیرد و تأثیر و دایره نفوذ این اعمال به هنگامی که وارد قدرت سیاسی می‌شوند، افزایش می‌یابد؛ برای نمونه با فساد قدرت و قدرتمندان، زمینه فساد جامعه فراهم می‌شود و می‌تواند آن را ویران کند. در جهت مخالفت، مبارزه با فساد و



انجام کار نیک نیز با اختیار و برنامه‌ریزی جامع و سنجیده، امکان‌پذیر است و ممکن است که جامعه‌ای را به سوی خیر و نیکی راهبری کند.

۲. آنان که با به قدرت رسیدن، نمی‌توانند به خویش مهار زنند، به سادگی، دچار فساد می‌شوند، اما در برابر، قدرت بسیار، نفسانیت و هواپرستی بر قدرتمند صالح چیره نمی‌گردد و با توجه به قدرت پروردگارش، همواره خود را در برابر او و بندگان خداوند، پاسخگو و مسئول می‌داند، اما در جهت مقابل، روحی، که حقیر است به اندکی قدرت به خودخواهی، خودستایی و خودبینی در می‌افتد و به سادگی اصول اخلاقی و مدنی را زیر پا گذاشته و حقوق شهروندان را رعایت نمی‌کند.

۳. در نگرش قرآنی، قدرت، ابزاری است برای رسیدن به رشد و تعالی معنوی و رسیدن به رفاه و امنیت اجتماعی. در این نگره، قدرت، همه هدف و تنها هدف نیست، پس رسیدن به آن، با هر ابزاری و به هر هدفی نیز شایسته و جایز نیست. ارزش‌های الهی و انسانی، در هر حال، نباید فراموش گردد و فدای هیچ امر دیگر گردد؛ دروغ، تزویر، فریب، عوام‌فریبی، مغالطه‌گری و سفسطه و رسیدن به قدرت، به هر قیمتی، ناپسندیده و نکوهیده است. در این قدرت، هدف، رشد و هدایت، اجرای دستورهای خداوند، عدالت و آزادی و حفظ کرامت انسانی است، حال آن که در نگرش مادی و غیرقرآنی، هیچ محدودیتی در کسب قدرت وجود ندارد و مهار درونی قدرت، ارزش‌های متعالی الهی، جایگاهی ندارد یا مورد کم‌لطفی قرار می‌گیرد.

۴. انسان، موجودی است در کشاکش قدرت طلبی و فضیلت. انسان همان گونه که ظرفیت کمال، برتر شدن و خلیفگی خداوندی را دارد، به همان نحو ممکن است که موجودی قدرت پرست و جاه طلب گردد و هیچ امری مانع او برای رسیدن به منافع و مطامع دنیوی نگردد. مهم آن است که در این هم‌آوردی، کدام سُوپیه از گرایش‌های انسانی، غالب آید؛ انسان قدرت طلب و کامجو یا فضیلت‌مند و پاسخگو. فضیلت‌خواهی انسان‌ها در عرصه قدرت سیاسی و دیگر حوزه‌ها، به فطرت و سرشت الهی او و همه قدرت‌طلبی‌ها و کژی‌ها، به غریزه و طبیعت او برمی‌گردد. در کمشکش فطرت و غریزه، با پیروزی فطرت، قدرت امری اخلاقی و با چیرگی شهوت، قدرت امر در افتاده در دامن فساد است که به مهارتی همه جانبه نیاز دارد.

۵. قدرت‌های نامطلوب، به تعبیر قرآنی، طاغوت‌ها و فرعون‌ها از سویی خود غافلند و سرمست قدرت؛ از سویی دیگر، پیرامونیان خود را نیز سرکشانه و همراه با غرور، خدعه و

فریب، غافل می‌خواهند؛ آنان از غفلت، خواری، طاعت، سکوت، خموشی و انقیاد مردم، استفاده‌ناشایست می‌کنند. شاید بتوان گفت که استعلاجویی و سرکشی طاغوت، برخاسته از غفلت و دستورپذیری ذلیلانه و گردن‌گذاری مردمی است که موجب قدرت طاوغت‌هایند. آنان بر گرده این گونه مردمی سوار می‌شوند، مردم، سر خود فرود می‌آورند پس طاغوت، استعلاء می‌جوید و برتری.

پس با تقویت انسانیت، کرامت، عزت، اطمینان به نفس، آزادگی و اصلاح‌طلبی مسیری خجسته برای مهار قدرت و دوری آن از فساد فراهم می‌شود که بیش از هر امر دیگر به همت و تکاپوی مردم آن سامان نیاز دارد.

منابع

- قرآن کریم.
- ابراهیمی، محمد و حسینی، *درآمدی بر حقوق اسلامی*، تهران: انتشارات سمت با همکاری پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱.
- ابن منظور، *لسان العرب*، بیروت: دار الجیل، ۱۹۸۸.
- آقابخشی، علی و افشاری‌راد، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: مرکز مطالعات علمی ایران، ۱۳۷۶.
- انیس، ابراهیم و دیگران، *المعجم الوسیط*، تهران: مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸.
- ایمانی، عباس، *فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری*، تهران: آریان، ۱۳۸۲.
- برلین، آیزیا، *چهار مقاله درباره آزادی*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۹.
- ثقفی تهرانی، محمد، *تفسیر روان جاوید*، تهران: انتشارات برهان، ۱۳۹۸ ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *حق و تکلیف در اسلام*، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۴.
- جوادی آملی، عبدالله، *جامعه در قرآن*، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷.
- حر عاملی، محمدبن حسن، *وسائل الشیعه*، بیروت: احیاء التراث، ۱۹۹۸ ق.
- حماد جوهری، اسماعیل، *الصحاح*، بیروت: دارالعلم، ۱۴۰۴ ق.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- راسل، برتراند، *قدرت*، ترجمه: نجف دریابندری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷.
- الراغب الاصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران: المکتبه المرتضویه، ۱۳۷۳ ق.
- سلمان غانم، محمد، *الرحمانیه*، دیموقراطیه القرآن، بیروت: دار الفارابی، ۲۰۰۸ م.
- سید رضی، *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: دفتر فرهنگ نشر اسلامی، ۱۳۷۹.
- سید قطب، *فی ظلال القرآن*، بیروت: دارالشروق، ۱۴۰۸ ق.
- صادقی تهرانی، محمد، *البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم: ۱۴۱۹ ق.



- صلیبا، جمیل، *فرهنگ فلسفی*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: نشر حکمت، ۱۳۶۶.
- طالقانی، سید محمود، *پرتوی از قرآن*، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲.
- طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۷.
- طریحی، فخر الدین، *مجمع البحرین*، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
- طوسی، محمدبن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲.
- طیب، سید عبدالحسین، *تفسیر اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۶۶.
- فضل الله، سید محمد حسین، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت: دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ ق.
- القمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، قم: دار الکتاب، ۱۳۶۷.
- کاتوزیان، ناصر، *مقدمه علم حقوق و مطالعه نظام حقوقی در ایران*، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۲.
- کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب، *الکافی*، تصحیح و تعلیق، علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸.
- گرنستون، موریس، *تحلیلی نوین از آزادی*، ترجمه جلال الدین اعلم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۲ ق.
- مدرسی، سید محمد تقی، *من هدی القرآن*، تهران: دار محبی الحسین، ۱۴۱۹ ق.
- مدنی، جلال الدین، *مبانی و کلیات علم حقوق*، تهران: نشر همراه زبان، ۱۳۷۳.
- مراغی، احمدبن مصطفی، *تفسیر المراغی*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۵.
- مساواتی آذر، مجید، *آسیب شناسی اجتماعی ایران*، تبریز: انتشارات نوبل، ۱۳۸۱.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

۱۳۷۵.

- مطهری، مرتضی، *یادداشت‌های شهید مطهری*، قم: صدرا، ۱۳۷۸.
- معلوف، لوئیس، *المنجد فی اللغة*، قم: دار العلم، ۱۳۸۴.
- مغنیه، محمدجواد، *التفسیر المبین*، قم: بنیاد بعثت، ۱۳۶۳.
- موسوی خمینی، سید روح الله، *صحیفه امام*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.
- میر احمدی، منصور، *آزادی در فلسفه سیاسی اسلام*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
- میرزایی، نجفعلی، *فرهنگ اصطلاحات معاصر*، (عربی - فارسی: سیاسی، مطبوعاتی و اجتماعی)، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۸.
- نایینی، محمد حسین، *تشبیه الامه و تنزیه المله*، به کوشش و تصحیح سید محمود طالقانی، ۱۳۳۴، تهران: [بی‌نا]، ۱۳۳۴.
- نوری، میرزاحسین، *مستدرک الوسائل*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.
- وثوقی، منصور و نیک خلق، *مبانی جامعه شناسی*، تهران: نشر خردمند، ۱۳۷۰.
- ولایی، عیسی، *مبانی سیاست در اسلام*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- Dalberg, Acton, John Emerich Edward, "Essays on Freedom and Power", Boston: Beacon Press, 1949.
- The New Dictionary of Cultural Literacy, Third Edition, 2002.
- Weber, Max, "Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology, trans. Ephraim Fischhoff et al. Berkeley, CA: University of California, Press, 1979.

